

فرهنگ اسلامی در دنیای متغیر

علامه سید محمد حسین فضل الله

ما نسبت به حال و گذشته عقده‌ای نداریم

طرز تفکری که ممکن است به شکل ناخودآگاه به سراغ ما بیاید این است که متون و محتوا و شکل دین ثابت است تا جایی که حرکت آن هم جزئی از ثوابت شده است. همین مسأله باعث گردیده است که بعضی از مردم تصور کنند که دین دارد در جا می‌زند ولی خودش به دیگران اشاره می‌کند که حرکت کنند. درست مثل پلیس راهنمایی و رانندگی که همگان را به حرکت کردن دستور می‌دهد ولی خود سر جایش متوقف مانده است. لذا بسیاری از کسانی که چنین طرز تفکری را دارند، در برابر هر چیز تازه‌ای موضع می‌گیرند و دیگران را از اندیشه‌ورزی پیرامون درست بودن یا اشتباه آن باز می‌دارند. به نحوی که با جدید بودن و تازگی داشتن مشکل دارند و جایی برای اندیشه و گفتگو باقی نمی‌گذارند. این مسأله روی وضعیت فرهنگی بسیاری از مسلمانان هم تأثیر گذاشته است. آنان از بازخوانی تازه‌ها و رو به رو شدن با آن‌ها روی گردان

هستند. زیرا به نظر آنان هر چیز تازه‌ای کفر و الحاد و گمراهی به حساب می‌آید. آنان اقدام به واکاوی این مسأله نمی‌کنند که این مفاهیم را در آن تحقیق کنند و بدانند که آیا این تصورشان حقیقت دارد یا صرفاً یک اتهام می‌باشد؟

ارتباط ما با اسلام، باعث نمی‌شود که نسبت به گذشته عقده داشته باشیم. به نحوی که در آن غرق شویم و در غارها و پستوهای تو در توی آن و حتی در میدان‌های گسترده آن باقی بمانیم. این ارتباط سبب نمی‌شود که نسبت به تجدد و نوگرایی هم عقده داشته باشیم. درست مثل تعامل بعضی‌ها با مسأله مد که از زن و مرد می‌خواهد حتی اگر با ذوق هم منافات داشته باشد مد لباس خود را عوض کنند. ما نمی‌خواهیم که عقده‌ی تجدد داشته باشیم که در برابر عقده‌ی قدیم قرار بگیرد. بلکه خواست ما این است که مسأله را به شکل میدانی و بنا به ماهیت آن مورد بررسی قرار دهیم.

اسلام اندیشه‌ای است که از عنصری مقدس که همان خداوند متعال است آغازیدن گرفته است و قداست پیامبر نیز از اینجا نشأت می‌گیرد که خاستگاهش وحی الهی است، ولی همین فرد مقدس از انسان خواسته است که بیندیشد. زیرا خداوند سبحان انسان را حیوان یا چیزی تابع ذهنیت معین نیافریده است که از ولادت تا مرگ در اندازه‌ی خاصی باقی بماند و بزرگ و کوچک نشود. بلکه او انسان را متفکر آفریده است و با همین تفکر او را از سایر موجودات متمایز کرده است. چرا که انسان حیوان ناطق است. اگر چه حیوانیت در تمام وجود او جریان دارد ولی عقل او همان چیزی است که یک زندگی انسانی را نظم می‌دهد. لذا خداوند به انسان فرموده است که باید اندیشه کنی. «وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (آل عمران/۱۹۱). امام جعفر صادق (ع) نیز می‌فرماید: «یک ساعت تفکر از یک سال

عبادت بهتر است.» (۱) تفکر معنایش این است که خودت را پیدا کنی. زیرا بسیاری از مردم ناخودآگاه بازتابی از تفکرات دیگران هستند.

باید پذیرای مسؤلیت اندیشه‌ورزی خود باشیم

پس اسلام از ذات انسانی می‌خواهد که مسؤل باشد و خودش را با فکر کردن بسازد. پس پذیرفته نیست که انسان فکر خود را از دیگران بگیرد بلکه شایسته این است که خودش دارای فکر و اندیشه باشد. هر چند که ممکن است اندیشه او با اندیشه دیگران هم خوانی‌هایی هم داشته باشد. اسلام از همگرایی با دیگران جلوگیری نمی‌کند بلکه به این کار تشویق هم می‌کند تا اینکه وجود عقلی او با وجود عقلی دیگری بیامیزد و در ساختن یک فکر یکدیگر را کامل کنند. اما در عرصه‌ی فکر و عمل، مسؤلیت انسان کاملاً فردی است. حتی وقتی که او در داخل جامعه زندگی می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: «وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» (مریم/۹۵) و نیز می‌فرماید: «يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوقَى كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهَمْ لَا يُظْلَمُونَ» (نحل/۱۱۱) پس نفس با فکرش، عواطفش، احساساتش، موضع‌گیری‌هایش و تمام آنچه در پیرامون دارد به مجادله می‌پردازد. چرا که از انسان می‌خواهد فکر کند و خودش مسؤلیت اندیشه خود را پذیرا باشد و برای انسان تأکید کرده است که فکر همان چیزی است که به واقعیت معنا و حرکت می‌دهد و فقط عامل اقتصادی و مالی و اجتماعی مؤثر نمی‌باشد. پس این انسان است که زندگی را تغییر می‌دهد و تو نیز با اندیشه‌ای که برای زندگی برمی‌گزینی زندگی را تغییر می‌دهی. خداوند می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد/۱۱) پس به همان اندازه‌ای که نفس خود را تغییر دهی واقعیت را هم تغییر داده‌ای و به همان اندازه‌ای که فکر خودت را تغییر دهی تاریخ را هم تغییر داده‌ای.

از همین جاست که می‌توانیم بگوئیم در قدم اول فکر وجود دارد و زندگی هم در خط فکر حرکت می‌کند. پس وظیفه ما این است که فکر کنیم حتی اگر بعداً روشن شود که فکر ما نارس بوده است و حتی اگر بعداً متوجه شویم که بعضی افکار ما اشتباه بوده‌اند و حتی اگر با عقب ماندگی پیشینیان خود را که پیش از ما فکر کردند رو به رو شویم. چرا که آنان فاقد لوازم و ابزارهای کافی برای فکر کردن بودند.

نص و معناهای احتمالی

در اصل، کتاب و سنت همان خط و افق‌ها و ژرفاهای مقدس هستند. ولی زبان کتاب و سنت عربی است و کلام عربی برای خود قواعد و اصولی دارد که مردم از طریق آن‌ها کلام عربی را فهمند. پس واژگان نص ثابت هستند ولی معنای نص تحرک و پویایی دارد. علت تحرکش هم این است که زبان عربی در تمام قواعد مجاز و کنایه و استعاره خودپویایی دارد و این سبب می‌گردد که انسان احتمال‌های بسیاری را از نص درک کند. پس نص در درون خود سرشار از بالندگی است. درست مثل محتوای کلام عربی که مملو از بالندگی می‌باشد. ما از کتاب و سنت به خاطر وجود حساسیت به قداست در آن‌ها حرف نمی‌زنیم. زیرا ما مردمی هستیم که حساسیت‌هایمان، ما را سنگین و ویران کرده است. چراکه در واقع هم، از نوشته‌های ادبای عرب و شاعران معلقات، فهم‌های بسیاری صورت گرفته است. آیا خوانندگان ناقد با خواندن آثار امرئ‌القیس و یا متنبی یا معری یا همه میراث ادبی عرب، به فهم واحدی دست یافته‌اند؟

پس کلمه از همان زمانی که در وجدان انسان آغازیدن گرفت تاریخش نیز آغاز شد و شروع به پویش کرد تا تمام الهام‌های اندیشه‌های کسانی را که آن را به کار بستند - حتی اگر وضع‌کننده‌ای وجود داشته باشد - حمل کند. چرا که

وضع کننده فقط معنای کلمه را محدود نمی‌کند. او فقط کلمه را بکار می‌برد، ولی وقتی که کلمه مورد استفاده انسان قرار گرفت، از احساسات و عواطف و چشم‌اندازها و شیوه تصویری معنایی او هم بار می‌گیرد.

همین مسأله باعث می‌گردد که کلمه حامل تمام تاریخ و کاربردهای آن در چارچوب زبان عربی گردد. از این رو ما نباید بر فهم کلمات و واژگان خود به قاموس مراجعه کنیم بلکه باید تمام عقبه‌ی فرهنگی را که بر این کلمه گذشته است توجه داشته باشیم. در آن صورت خواهیم دید این واژه حامل بسیاری از اندیشه‌های متفکرانی می‌باشد که بدان حرف زده‌اند و وارث بسیاری الهام‌گیری‌های شعرا می‌باشد که آن را در قالب شعر بکار گرفته‌اند. ما می‌دانیم یکی از ویژگی‌های زبان عربی نرمش و انعطاف آن است. در زبان عرب واژگان مترادف بسیاری وجود دارد. مثل بشر و انسان. ولی چرا واژه‌ی بشر جز در مقابل فرشته (ملک) مورد استفاده قرار نمی‌گیرد و انس جز در مقابل جن بکار نمی‌رود و اگر آن‌ها را جابجا مورد استفاده قرار دهیم با وجود معنای واحد، اشتباه می‌باشد؟! پس هر کلمه‌ای برای خود شرایط و پیام‌هایی دارد که در قالب آن‌ها حرکت می‌کند.

آری! نص کتاب و سنت ثابت است ولی معنای آن متحرک می‌باشد. همین امر به ما اجازه می‌دهد که در فهم کتاب و سنت دست به اجتهاد بزنیم. ما از اجتهاد سلیقه‌ای که بعضی از مردم بدان مبادرت می‌کنند حرف نمی‌زنیم. زیرا واقعیت همان چیزی است که فتوا را ارائه می‌دهد. بنابراین هر چیزی با جزئیات مادی تفسیر بردار می‌شود حتی غیب. زیرا عقده‌ی غرب‌زدگی بر آن‌ها سیطره دارد. از این رو اینان وقتی واژه‌ی ذره را در قرآن می‌خوانند، بحث‌های اتمی را پیش می‌کشند و برای هر کلمه‌ای که می‌تواند مسأله‌ای علمی را القا کند، قرآن را تابع کشفیات جدید می‌کنند. حال آن‌که ما می‌دانیم کشفیات جدید تبلور تمام

حقایق نیستند. بلکه تبلور نظریاتی هستند که هر از چند گاهی ممکن است تغییر کنند. از این رو اینان در بسیاری موارد دچار تزلزل می‌شوند. علت این هم عدم درک آنان است.

نباید از مشکلات خود دلگیر شویم

ما وقتی موضوع فرهنگ اسلامی را مطرح می‌کنیم منظور ما تمام میراث شامل کتاب و سنت به عنوان دو نص مقدس و اجتهادات مجتهدان و عملکرد انسان مسلمان در همه عرصه‌های زندگی است.

همین طور بدین وسیله به روش‌های اندیشه و عادت‌ها و سنت‌ها و هنرها نیز توجه داریم. چرا که همه این‌ها نشان‌دهنده‌ی فرهنگ اسلامی است که حامل عملکرد اندیشمندان مسلمان هستند. کسانی که اصول را از کتاب خدا و سنت پیامبر گرفتند و به گستره فعالیت خویش روی آوردند و بر این اساس کوشیدند که با بهره‌گیری از بالندگی محتوا، بر تمام جزئیات زندگی و همه جهت‌گیری‌های موجود در آن اشراف پیدا کنند.

در چنین فضایی می‌توانیم از فرهنگ اسلامی در دنیای متغیر حرف بزنیم و به میراث دینی به جامانده خود که بعضی از آن را قبول داریم و بعضی دیگر آن را قبول نداریم بپردازیم. زیرا وقتی هدف به پویش واداشتن فرهنگ اسلامی در دنیای متغیر است، لازم است که به عنوان عامل فرهنگی کارآمدی از جمله عناوین فرهنگی جهانی مطرح گردد. حرف ما این نیست که فرهنگ اسلامی دارای حقیقت است، ولی می‌خواهیم از تجربیات کسانی حرف بزنیم که کوشیدند تا به حقیقت برسند. پس باید فرهنگ اسلامی سنتی و باز و پویا را بگیریم، سپس فرهنگ‌های دیگر را نیز فرارو آوریم و سپس به کار مقایسه و تصفیه بیاغازیم. در این صورت می‌توانیم به بعضی از اشتباهات و احیاناً موارد درست خود و آن‌ها

پی ببریم. چرا که امکان دارد درست یا اشتباه بین ما و آن‌ها به هم آمیخته و مخلوط شده باشد. در این صورت می‌توانیم گفتگو را آغاز کنیم. نباید از اشتباهات خود دلگیر شویم، آن هم در وقتی که برایمان روشن شد در فهم بعضی از میراث یا اندیشه‌های دیگران دچار اشتباه شده‌ایم. سپس لازم است که تمام باورهای خود را موضوع فرهنگی مطرح کنیم و چیزهایی را که حقیقت می‌دانیم ارائه کنیم و آن‌ها را با این دنیای متغیر مقایسه کنیم تا امکان تغییرپذیری آن و راه‌های ورود به عرصه‌ی درگیری برای ایجاد تغییرات جدید را مورد بررسی قرار دهیم.

گفتمان اسلامی و مفهوم غلبه

شاید ارزش فرهنگ اسلامی که کتاب و سنت آن را تعیین کرده و اندیشمندان مسلمانان در طول تاریخ آن را به جریان انداخته‌اند این باشد که فرهنگ اسلامی، فرهنگ گفتمانی است. در ابتدا خداوند با ابلیس و فرشتگان گفتگو کرد و با آدم و حوا به گفتگو پرداخت. هابیل نیز با برادرش گفتگو کرد. پس در این گفتگوها جهت‌گیری‌های خاصی وجود ندارد. پس وقتی خداوند با ابلیس گفتگو می‌کند، معنایش این است که هیچ‌گونه خط قرمزی برای گفتگو وجود ندارد. اما توجه به یکسری عناوین اساسی و شرایط در این زمینه لازم است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ» (عنکبوت/۴۶). زیرا فرد ظالم دیگر فرد گفتگوکننده نیست. چرا که او با استفاده از موقعیت ظالمانه خویش می‌خواهد فکر خود را بر تو تحمیل کند. از این رو فرد ظالم یا مستکبر اساساً در درون خود فاقد مفهوم گفتگوست. چرا که او با ظلم و استکبار خویش اول شرط گفتگو را ندارد.

روش قرآنی ما را به گفتگو با همه مردم فرا می‌خواند. زیرا گفتگو نشان‌دهنده یک سفر مشترک برای جستجوی حقیقت است. در این جا لازم است تأکید کنم که هیچ روشی نتوانسته است که به روش اسلامی نزدیک شود چه به اینکه بتواند از آن پیشی بگیرد. چرا که در هر گفتمانی ذات و اندیشه و نسبتی از خطا و درستی وجود دارد. این «من» است که تبلور اندیشه‌ای می‌باشد و با دیگری به گفتگو می‌پردازد ولی بر این اساس که او در حاشیه قرار داشته باشد و در کنار «من» قرار نداشته باشد.

اما در گفتگوی اسلامی «من» وجود ندارد و در فرآیند جستجوی حقیقت، با دیگری کاملاً حالت تساوی وجود دارد. خداوند متعال می‌فرماید: «وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (سبأ/۲۴) و این حرف پیامبر امین و راستگویی است در محتوای وحی الهی کاملاً صداقت داشت و با وحی و رسالت، با تمام ایمان زندگی کرد. ولی همین انسان برجسته و راستگو وقتی با دیگری به گفتگو می‌پردازد به او می‌گوید: ممکن است من بر گمراهی یا بر هدایت باشم. تو هم چنین حالتی را داری. آن حضرت از واژه‌ی گمراهی استفاده می‌کند و کلمه اشتباه را به کار نمی‌گیرد و از واژه‌ی هدایت استفاده می‌کند و کلمه درستی را بکار نمی‌بندد. زیرا می‌خواهد قضیه را با قدرت مطرح نماید. این روش هیچگونه ماندی ندارد. زیرا رسالت گفتگویی که اسلام بدان فرا می‌خواند این گونه نیست که یک طرف در آن به غلبه دست یابد، بلکه با دیگری همکاری می‌کند تا حقیقت برملا شود و این همان روحی است که وقتی مسلمانان طبق مفهوم غلبه حتی غلبه حق بر باطل حرکت کردند آن را از دست دادند.

زمان روش ما را مصادره نمی‌کند

رعایت دیدگاه‌های اسلامی در قبال گفتگو، ایجاب می‌کند که صبر کنی و بدون استفاده از خشونت و الحادپنداری و تکذیب و گمراه‌انگاری، به فکر

دیگری حمله بری. پس سعی کنی که با روح خود به روح او و با باور خود به باور او حمله بری. معنای فرهنگ اسلامی همین است. فرهنگ اسلامی فرهنگ گفتمانی است و قرآن نیز کتاب گفتگوست و تمام رسالت‌های الهی، حرکتی گفتمانی هستند و گفتمان اساس تمام درگیری‌ها را تشکیل می‌دهد. از این رو وقتی پیامبر (ص) کار دعوت خود را آغاز کرد با کافران و مشرکان و مسلمانان به گفتگو نشست. زیرا گفتگو یعنی این که یک انسان به انسان دیگر احترام بگذارد و اندیشه‌ها و گفته‌هایش را به دید احترام بنگرد، هر چند که ذاتاً این اندیشه‌ها و حرف‌ها قابل ارج نهادن نباشند.

از این رو تصور ما این است که هیچ زمانی نمی‌تواند فرهنگ گفتمان اسلامی ما را مصادره کند و هیچ تغییری نمی‌تواند فرهنگ اسلامی را از میدان به در نماید. زیرا این فرهنگ برای جستجوی حقیقت دیگری را به مشارکت فرا می‌خواند و این فرهنگ فراتر از زمان است. پس با این وجود کدام روش می‌تواند آن را شکست دهد؟

در این موضوع نمی‌خواهیم وارد جزئیات فرهنگ اسلامی شویم بلکه فقط از روش رویارویی با دیگران حرف می‌زنیم. خصوصاً اگر دیگری اندیشه‌های خشنی داشته باشد. روش اسلامی ما می‌گوید که نباید واکنشی و مستقیم با اندیشه‌های او برخورد کنیم، بلکه باید طبق روش گفتمانی اسلام با آن تعامل به خرج دهیم. درست همان گونه که وقتی اقوام پیامبر (ص) به او تهمت جنون زدند، پیامبر (ص) آن گونه که به او آموخته بود بدان‌ها پاسخ داد: «قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بَوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفَرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ» (سبأ/ ۴۶)

پس پیامبر (ص) به گفتگو پیرامون حرفی که آنان مطرح کرده بودند وارد نشد. با ذهنیت واکنشی هم کاری را صورت نداد. بلکه به ایشان فرمود بیائید و فکر کنید. زیرا انسان وقتی مردمی پیرامون او را می‌گیرند ممکن است شخصیت

و فکر خود را از دست بدهد. به نحوی که فکرش در فکر جمعی ذوب گردد. بعضی جامعه‌شناسان این فکر گروهی را «خرد جمعی» نام نهاده‌اند. در این صورت انسان بدون اینکه شناختی از اندیشه جمعی داشته باشد، برای آن دست می‌زند و هورا می‌کشد و به خاطر گریستن دیگران می‌گرید. لذا به ایشان فرمود: نمی‌خواهم با شما از خطا بودن این اندیشه حرف بزنم، بلکه می‌خواهم هر یک از شما به فکر خودش باز گردد. پس طی یک گفت‌وگو آرام پراکنده شوید. چرا که وقتی از این تعصب جمعی فاصله بگیرید هر یک از شما می‌تواند صاحب اختیار فکر خودش شود: «ثم تتفکروا» اگر خودتان فکر کنید در خواهید یافت که «ما بصاحبکم من جنّة إن هو إلا نذیر لکم بین یدی عذاب شدید».

جایگاه ما در زمانه

گاهی ممکن است انسان از اندیشه‌ی نا آشنا فاصله بگیرد و با حقیقت همراه نشود. از این رو باید از این شیوه وارد زمانه‌ی خود شویم. باید زمانه‌ی خود را بفهمیم و ذهنیت و ذوق و چشم اندازه‌های و آرمان‌های زمانه را درک کنیم. زیرا ذهنیت یک زبان است و اگر نتوانی ذهنیت دیگری را بفهمی چگونه می‌توانی او را مورد خطاب قرار دهی و او تو را مورد خطاب قرار دهد. از این رو باید تمام موارد منفی و زمانه را در نظر داشته باشیم و جایگاه خود را در زمانه پیدا کنیم و در عرصه‌ای که در آن فرهنگ ما با فرهنگ‌های دیگری رو به رو می‌شود، عمل کنیم و تجربه نماییم.

مشکل ما این است که هر کدام از ما فقط با خودش گفتگو می‌کند و خط فکری گفتگو را با داشته‌های خود ترسیم می‌کند و سعی نمی‌کند که خط فکری دیگری را درک کند. در حدیث آمده است: «ما جمع پیامبران دستور یافته‌ایم که با مردم به اندازه‌ی عقول ایشان حرف بزنیم.» (۲) و این بدان معناست که انسان باید

عمق و گسترده خرد دیگران را درک کند و سپس از کلمه‌ای استفاده کند این عقل و این قلب و این روح را بشکافد. در ضمن این فهم، این کلمه باید به میان خیابان‌ها بیاید و حرف‌ها را به جایگاه‌های فرهنگی بالا ببرد.

حقائق فرهنگی مردنی نیستند

در دنیای متغیر ما، هنوز هم فرهنگ اسلامی از فرصت‌های بسیاری برخوردار است که با فرهنگ‌های دیگر رو به رو شود. مشکل ما و بعضی کسانی که از فرهنگ زمانه سخن می‌گویند این است که آنان معتقدند زمانه عقل دارد و با فرهنگ معینی فکر می‌کند، حال که زمان فقط زمان است و هر فرهنگی از طریق خط فرهنگی پویا در عقل فلان و فلانی حرکت می‌کند و ممکن است فرهنگی بر فرهنگ دیگر غلبه کند، البته نه به آن دلیل که فرهنگ مغلوب ویژگی متمدانه و بقاآفرین خود را از دست داده است بلکه به این دلیل که قدرت استکباری به فرهنگ خاصی وابسته است و خود را تحمیل می‌کند.

در این زمینه خوب است سؤال شود: آیا فرهنگ غربی با انتخابی آزادانه و برخوردار گفتمانی وارد سرزمین‌های اسلامی ما شده است یا اینکه غرب با قدرت خود آن را بر ما تحمیل کرده است و بدون گزینش ما غرب فرهنگ خود را بر ما تحمیل کرده است؟

ممکن است تمدن غربی در رابطه با ابزارهای آموزشی و روش‌های تعلیم و تربیت و مدیریت و سایر عرصه‌هایی که فرهنگ اسلامی آن را پر نکرده است، چیزهایی خوبی هم داشته باشد، ولی ما آن را با گزینش خود نپذیرفته‌ایم بلکه با قدرت و زور بر ما تحمیل کرده‌اند. اگر فکر کنیم که گذشته و تمام اندیشه‌های آن با گذشت زمان مرده‌اند و درست همان غرق شدن در اندیشه‌های مطرح شده و دست یازیدن به آن‌هاست، دچار اشتباه شده‌ایم. چرا که ما می‌دانیم بعضی از

اندیشه‌ها با زمان متولد می‌شوند و ویژگی‌های زمانه را می‌گیرند اما بعضی دیگر زمانه را در بر می‌گیرند ولی خصوصیات آن را به خود نمی‌گیرند. بنابراین حقائق فرهنگی اگر چه در گذشته متولد شده‌اند ولی باید توجه داشت که آن‌ها حقائق زندگی هستند و محدود به گذشته و حال و آینده نمی‌باشند. بعضی از اندیشه‌ها و عقاید عناصر خود را از شرایط عینی خاصی می‌گیرند. این‌ها با رفتن گذشته می‌میرند و ممکن است بخشی از آن‌ها باقی بماند. قرآن می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ» (یوسف / ۱۱۱) خداوند از ما می‌خواهد که گذشته را درک کنیم و بدون اینکه مسؤولیتی در قبال گذشته داشته باشیم، از آن استفاده کنیم. زیرا مسؤولیت ما این است که حال و آینده را بسازیم. خداوند می‌فرماید: «تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (بقره/۱۳۴). اما ما در قبال ارزش‌های اسلامی مسؤولیت داریم. زیرا این ارزش‌ها نشان‌دهنده‌ی پویای اخلاقی و معنوی اسلام هستند که رفتار انسانی را هدایت می‌کنند.

حق بین عدالت و آزادی

تمام ارزش‌های اسلامی اگر جمع شوند نشان‌دهنده‌ی یک ارزش هستند و آن عدالت است. از این رو خداوند متعال عدالت را اساس تمام رسالت‌ها قرار داده است. خداوند می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید/۲۵). پس برپا داشتن قسط ارزشی است که خاستگاه تمام رسالت‌های الهی می‌باشد. وقتی به عدالت رو می‌آوریم می‌بینیم که عدالت از یک اندیشه بسیار ساده ریشه می‌گیرد و آن این است که به هر صاحب حقی حقش را بدهی. از این رو می‌توان فهمید که عدالت ورزیدن با نفس و ظلم کردن به نفس وجود دارد. پس از جمله حقوق نفس خودت این است که تمام آن

چیزهایی را که به حالش سودمند است جلب کنی و تمام آن چیزهایی را که بدان ضرر می‌زند از آن دور گردانی.

خداوند از کسانی برای ما سخن می‌گوید که به خودشان ستم کرده‌اند. خداوند می‌فرماید: «وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (نحل/۱۱۸) و نیز می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ» (نساء/۹۷) آن کسانی که با کفر و گمراهی و پیروی از قدرتمندان و زورمندان، به این دلیل که مستضعفان روی زمین هستند به خودشان ستم کردند. ولی خداوند می‌فرماید تا زمانی که مجال هجرت به سرزمین دیگری را داری تا در آن قدرتمند شوی و سپس برگردی و از درون برای خودت قدرت بسازی، استضعاف نمی‌تواند دلیل و توجیه مناسبی برای پیروی و انحراف باشد.

همین طور ظلم و عدالت در رابطه با پروردگار هم وجود دارد. این ظلم و عدالت از باب قدرت نیست. زیرا هیچ کسی در برابر خداوند قدرتی ندارد. بلکه ظلم ورزیدن و عدالت داشتن در رابطه با حق خداوند بر انسان مطرح است. حق خداوند بر تو این است که او را یگانه بدانی و به او شرک نوری. پس اگر این کار را نکردی به خداوند ظلم کرده‌ای. امام علی (ع) در معرفی شخصیت ظالم می‌فرماید: «ظالم سه ویژگی دارد. با نافرمانی به بالا دست خود ستم می‌کند و با سیطره به زیر دست خود ستم می‌کند و گروه ستمگران را حمایت و پشتیبانی می‌کند.» از این رو ممکن است انسان به پروردگار خود ستم کند و نیز ممکن است مردم به یکدیگر ظلم کنند. مناسب این است که به عدالت دست یازیم.

خداوند می‌فرماید: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ» (مائده/۸) عدالت در زندگی نیز همین حالت را دارد. زندگی بر تو حق دارد و باید از آن حفاظت بعمل آوری. زیرا خواست خداوند از انسان این است که در محیطی پاکیزه زندگی کند. ظلم و عدالت برای زندگی وجود دارد. پس

راستی و صداقت عدالت است و دروغ‌گویی ظلم و ستم. زیرا با صداقت عدالت با حقیقت قرین خواهد شد و دروغ‌گویی ظلم به حقیقت است. همین طور پاک‌دامنی هم عدالت است. زیرا خداوند برای حرکت فردی انسان حدود و مرزهایی را وضع کرده است، چه در عملکرد دست و زبان و چه مسأله آزادی، چه آن را تنگ در نظر بگیریم و چه گسترده، پس آزادی همان عدالت است و بردگی همان ظلم و ستم. زیرا خداوند انسان‌ها را آزاده آفریده است. از این رو از جمله حقوق انسان بر انسان دیگر این است که به آزادی او احترام بگذارد.

عدالت ترسیم کننده حدود آزادی است

با توجه به این اندیشه‌ها می‌گوئیم که اسلام ممکن است با جهت‌گیری‌های دیگر تفاوت داشته باشد. چرا که از انسان نمی‌خواهد فقط از خود در برابر ستم دیگری یا از دیگری در برابر ستم خودش حمایت کند. بلکه طبق دعای امام زین العابدین (ع): «پروردگارا! همان گونه که نمی‌پسندی مورد ستم واقع شوم، مرا از این که ستم کنم نیز بازدار.» (۳) خداوند از انسان می‌خواهد که از خودش در برابر خودش حمایت به عمل آورد. درست است که انسان دارای اراده است ولی خداوند به او این آزادی را نداده است که طبق خواست هواهای نفسانی خود دست به اقدام بزند. زیرا نفس او نیز از آن خداوند است و او نمی‌تواند آن گونه که اراده خداوند نیست با ملک خداوند رفتار کند. بنابراین انسان آزاد نیست که دست به خودکشی بزند. زیرا این کار نشان‌دهنده‌ی ضرر زدن به نفس است. پس آزادی نباید طبق سلیقه‌ی افراد بکار گرفته شود.

حدود آزادی انسان آن است که زندگی فرد و زندگی دیگران را حفظ کند و عدالت و حق، نحوه پویش آزادی را تعیین می‌کند و از بین این حقوق آن گونه که در حدیث آمده است حق بدن و عقل بر انسان است. دیگری آن نیست که

چشم ما بدان می‌افتد بلکه باید در درون خویش نیز او را درک کنیم. زیرا زندگی غیرقابل تقسیم است پس همان گونه که جایز نیست زندگی دیگری را از بین ببریم جایز نیست که زندگی خودمان را هم از بین ببریم.

می‌توانیم چنین باور کنیم که تمام ارزش‌های اسلامی در ارزشی به نام عدالت جمع شده‌اند و عدالت آن‌چنان دارای گسترده‌ی وسیعی است که می‌تواند در دنیای متغیر یا در دنیای ثابت جریان پیدا کند. تفاوت اسلام با جریان‌های دیگر در این است که اسلام در مفهوم حق، تغییرات واقعیت را هم قرار داده است. زیرا حق عدالت است. از این رو برای تعیین حق و عدالت و ظلم به گفتگو با دنیای متغیر پردازیم و بر اساس این روشن، پیرامون ارزش‌ها و بسیاری از جزئیات دیگر وارد گفتگو شویم.

از سوی دیگر، ما معتقدیم که ارزش‌های موجود در اسلام چیزهای ذهنی بیرون از انسان نیستند. ارزش‌های ما ارزش‌های دنیای آخرت نیستند هر چند که رویکردی اخروی هم دارند. خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَبْتَعِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا» (قصص/۷۷). بلکه ارزش‌هایی هستند که اسلام آن‌ها را برای مصلحت انسان آورده است. بنابراین ارزش‌های اسلامی از نظر عنوان، ثابت هستند ولی در واقعیت پویایی می‌یابند. چرا که صداقت ارزشی مثبت است و دروغ‌گویی ارزش منفی است. ولی زمانی که صداقت خطری را برای زندگی و یا جان و یا دیگری در پی دارد، مثل اینکه با بازجویی ظالم روبرو باشی و او تو را به خداوند قسم دهد که راست بگویی و اسرار میهن را برای او افشا کنی، در این صورت صداقت از یک ارزش مثبت به ارزش منفی تبدیل می‌شود. زیرا خداوند از انسان می‌خواهد که راستگوئیت برای حمایت از حقیقت باشد. پس اگر این حقیقت سیاسی یا اقتصادی حقیقت مهم دیگری را بکشد که

همان حمایت از امت اسلامی و میهن و مردم است. در این صورت مصلحت حقیقت از همه مهم‌تر است.

در دین اسلام، اگر دو نفر یا دو گروه در چیز معینی دچار اختلاف شدند و اصلاح بین آن‌ها متوقف به دروغ‌گویی بود، برای مصلحت مردم دروغ گفتن مانعی ندارد. حتی در یکی از احادیث اهل بیت (ع) آمده است: «حرف سه گونه است: درستی و دروغ و اصلاح بین مردم.» (۴) گویا دروغ گفتن برای اصلاح بین مردم از عنوان دروغ‌گویی خارج شده است.

همین طور عفو و گذشت یک ارزش مثبت است ولی اگر همین عفو باعث شود که انسان مورد عفو قرار گرفته ضرر ببیند به ارزشی منفی تبدیل می‌شود. در حدیثی از امام علی بن الحسین زین العابدین (ع) آمده است: «و اما حق این است از کسی که به تو اهانت کرده است درگذری. اما اگر دیدی که گذشت به او آسیب می‌زند، از این کار صرف نظر کن.» پس مسأله این است که باید از او در برابر انجام خلافی در آینده حمایت به عمل آوری. از این رو گفته‌ایم که یک ارزش تا زمانی مثبت است که در راستای مصلحت انسان باشد و اگر مصلحت انسان برخلاف ارزش باشد، باید این ارزش را متوقف کنیم.

از این رو در روزهایی جدال‌های سیاسی در رسانه‌ها با بعضی از دشمنان اسلام جریان داشت و آنان به اسم ارزش انسانی از بعضی نابسامانی‌های سخن می‌راندند گفتیم: ارزش‌های ما ما را مقید نمی‌کنند، ولی ما را از نظر اخلاقی محدود می‌کنند. آن هم هنگامی که در چارچوب مصالح زندگی و مستضعفان با دیگران همراه می‌شویم. اما اگر دیگری بخواهد ما را در ارزش‌های خودمان محدود کند، به نحوی که آزادی و میهن و امت ما را محدود نماید، آزادی و امت و میهن ما به ارزش می‌گوید: وقتی خطراتی را برای مسائل مهم‌تر در پی داری، باید دورتر حرکت کنی.

چگونه آغاز کنیم؟

خلاصه کلام این که دنیا در حال تغییر است و عرصه‌های آن چه در مسائل علمی و چه شیوه‌های تربیتی و فناوری یا مسائل تشکیلاتی یا ابزارهای معلوماتی و اطلاع‌رسانی و نظایر آن هیچ مشکلی با اسلام ندارد.

اما مشکلات موجود با دیدگاه‌های فکری پیرامون هستی و زندگی و انسان و جامعه مرتبط است. این مسأله ممکن است درگیری‌هایی را پدید آورد. لذا باید بدانیم که چگونه وارد عرصه درگیری شویم و چگونه آن را بشکافیم و چگونه نگذاریم دیگران ما را از ورود به عرصه، باز ندارند تا اینکه بتوانیم همپای همه انسان‌ها حرکت کنیم و فعالان غرب و شرق را مورد خطاب قرار دهیم و به انسان‌های معمولی را هم خطاب کنیم تا بفهمیم که چگونه زندگی کنیم. ضرورتی وجود ندارد که گفتگوی اسلام و غرب، گفتگوی با نخبگان باشد. بلکه در همه زمین باید حرکت کرد. بکوشید با هر انسان پاک نهادی که عقده تمدنی علیه اسلام ندارد گفتگو کنید. انسانی که ذهنیت استکباری علیه انسان دیگر ندارد. باید با او گفتگو کرد. در این صورت می‌توانید نخبگان را با این انسان‌های پاک نهاد و ساده دل که باورمند و معنویت‌گرا هستند محاصره کنید. این انسان‌ها همان انسان‌های مورد نظر پیامبران و اصلاح‌گران و انقلاب‌هاست. پس در این دنیای متغیر باید با چنین انسان‌هایی همراه شوید تا با اندیشه‌ورزی و ارائه خوب و عملکرد مناسب آن‌ها را تغییر دهیم. اما سؤال این است که از کجا آغاز کنیم؟

پی نوشت (منابع):

- ۱- بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، ج ۶۸، باب ۸۰، ص ۴۲۸، روایت ۲۲.
- ۲- الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۲۳، روایت ۱۵.
- ۳- المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، ص ۴۰۴، کلمات قصار ۳۵۰.
- ۴- بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، ج ۶۹، باب ۱۱۴، ص ۱۴۹، روایت ۱۹.

ماخذ:

پایگاه اطلاع رسانی "بینات"